

کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه
سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۹۶ هـ ش / ۱۴۳۹ هـ ق / ۲۰۱۷ م، صص ۸۵-۹۹

ادبیات تطبیقی و علم اخلاق^۱

تورج زینی‌وند^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

چکیده

خوانش اخلاقی اهداف و آرمان‌های دانش ادبیات تطبیقی می‌تواند مقدمه این فرضیه شود که ادبیات تطبیقی، نه تنها دانشی اخلاق‌گراست، بلکه درسه بُعد علی، مفهومی و معرفت‌شناسی، وابستگی و پیوندی ریشه‌دار و ناگسستنی با علم اخلاق دارد؛ در حقیقت، دانش ادبیات تطبیقی از این زاویه، علمی است که در اهداف و مقاصد خود معلول این دانش بوده و به‌مانند علم اخلاق، در پی ترویج و تبلیغ هنجارها و قوانین اخلاقی است که در تعاملات انسانی و فرهنگی، جانشین ناهنجاری‌ها و چالش‌های اخلاقی می‌گردد. این پژوهش، در پرتو مطالعات فرارشته‌ای، و البته با روش توصیفی^۳ تحلیلی، بر آن است تا از زاویه اخلاق به تبیین و تفسیر اهداف ادبیات تطبیقی بپردازد. یافته‌های اساسی آن نیز چنین است که ادبیات تطبیقی اصیل، با بهره‌گیری از علم اخلاق می‌تواند موجب آفرینش یک گفتمان اخلاقی - جهانی گردد و بسترها و زمینه‌های اثربخشی و حضور معنادار خود را بیشتر و ژرف‌تر نماید.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، فلسفه و علم اخلاق، اخلاق‌مداری، اخلاق هنجاری و کاربردی، قواعد و اصول اخلاقی، مطالعات فرارشته‌ای.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

تاریخچه نقد و گفت‌وگو در باب رابطه ادبیات و اخلاق^۱ (۱) به آراء افلاطون^۲، ارسطو^۳ و هوراس^۴ برمی‌گردد؛ افلاطون، مشروعیت شعر را از دو جنبه معرفتی و اخلاقی مورد ارزیابی قرار می‌دهد و کارکرد اخلاقی آن را بر جنبه معرفتی مقدم می‌داند.

ارسطو و هوراس نیز به مسئله «لذت‌بخشی»، «کار نیک»^۵ و «سودمندی»^۶ در ادبیات (شعر) اعتقاد دارند که به نظر می‌رسد از دو لفظ لذت‌بخشی و سودمندی، نوعی پالایش و اخلاق را مراد نموده‌اند.

از سده نوزدهم به بعد مسئله رابطه ادبیات و اخلاق، به‌ویژه مسئله لذت و فایده آن از سوی ناقدان فراوانی، همچون جان مورلی^۷، متیو آرنولد^۸، رنه ولک^۹ و... مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است (ر.ک: اسکیلئوس^{۱۰}، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۹ «با تصرف»؛ ولک و وارن^{۱۱}، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۴)

در عرصه ادبیات تطبیقی، این موضوع، دغدغه بسیاری از چهره‌های سرشناس این دانش نیز بوده است که از پیشگامان و پژوهشگران شاخص می‌توان به گوته^{۱۲}، باسنت^{۱۳}، دمراش^{۱۴}، برنهایمر^{۱۵}، هومی بابا^{۱۶}، گایاتری اسپواک^{۱۷}، ادوارد سعید^{۱۸}، هوگو ملترز^{۱۹} اشاره نمود (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۹۰، ۲/۱: ۳۰-۳۳)

در اینکه دو دانش ادبیات تطبیقی و اخلاق در «اصول»، «مبانی»، «موضوع» و «روش» با یکدیگر متفاوت هستند، تردیدی وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، هر دو دانش از «استقلال»، «موضوع» و «زبان تخصصی» ویژه و مستقلی برخوردارند؛ اخلاق برای بیان مباحث دقیق فنی و تخصصی خود، نیازی به ابزار ادبیات (در معنی

1. Moralit
2. Plato
3. Aristotle
4. Horace
5. Prodesse
6. Utile
7. John Morley
8. Matthew Arnold
9. Rene Wellk
10. Skilleas
11. Warren
12. Goethe
13. Susan Bassnet
14. David Damrosch
15. Charles Bernheimer
16. Homi Bhabha
17. Gayatri Spivak
18. Edward W. Said
19. Hugo Meltzl

فنی و معروف) ندارد. ادبیات نیز در مسائل تخصصی خود، نیازی به «علم اخلاق»^۱ ندارد؛ اما این استقلال علمی و تخصصی، هرگز به معنای انفکاک و گسست مطلق نیست، بلکه چون هر دو دانش در مسیر تربیت، تهذیب، اصلاح، دگرگونی و تغییر زندگی انسان گام برمی دارند، می توان به تعامل و داد و ستد آنها نیز امیدوار بود و اصولاً شاید با چنین فرضیه و تصویری بتوان به درک نزدیک تر و روشن تری از پیوند غایی ادبیات و اخلاق رسید.

همان طور که گفته شد؛ در جدایی مرزهای تخصصی دو دانش، تردیدی نیست؛ اما «نفوذ»، «تأثیر گذاری»، «ماندگاری» و «جاودانگی ادبیات» در اهتمام به «اخلاقیات»^۲ است؛ از سوی دیگر، اخلاق نیز به منظور گسترش و ترویج «قواعد» و «هنجارهای اخلاقی»^۳ می تواند از ادبیات به عنوان ابزاری تأثیرگذار، بهره مناسب و لازم را بگیرد. شاید ادبیات کهن تعلیمی و حکمی در ادب عربی و فارسی تجلی چنین پیوند و همکاری تلقی شوند که امروزه در چارچوب «مطالعات میان رشته ای»^۴ قابلیت ها و ظرفیت های پژوهشی گسترده ای به همراه دارد.

آنچه مقصود اصلی نگارنده در این گفتار است، وابستگی، تلاقی و پیوند غایی دو دانش در کارکردها و اهداف است؛ یعنی فصل مشترک هر دو دانش، ترویج و تبلیغ «اخلاق گرایی»^۵ و «اخلاق مداری»^۶ در جوامع انسانی است؛ به عبارت دیگر، همان طور که «علم اخلاق» در پی ایجاد گفتمان اخلاقی در جامعه است، ادبیات تطبیقی نیز در ماهیت خود به دنبال همین گفتمان است؛ زیرا در غایت خویش به ترویج و تبلیغ گونه ای از «اخلاق کاربردی»^۷ می پردازد که می تواند مخاطبان خود را به سوی «فضیلت های اخلاقی»^۸ - انسانی رهنمون کرده و از «ردیلت های اخلاقی»^۹؛ همچون خودبرتربینی، تعصب، تنگ نظری، انکار و نفی دیگران و... دور نماید.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

از آنجا که دانش ادبیات تطبیقی در کشور ما دانشی نوپاست، پرداختن به مباحث نظری و بنیادی این دانش می تواند ما را به درک بهتر و درست تری از آن هدایت کند و از پژوهش ها و مقایسه های سطحی و بی مایه

1. Ethical Discourse
2. Ethics
3. Rules and Principles of Ethic
4. Interdisci Plenary Reserch
5. Ethicism
6. Ethic Orientation
7. Apllied Ethics
8. Ethical Virtues
9. Ethical Vices

نیز دور نماید. هدف اساسی پژوهش نیز تحلیل چگونگی و جرایبی پیوند ادبیات تطبیقی و علم اخلاق است.

۱-۳. پرسش پژوهش

- پیوند و وابستگی دانش ادبیات تطبیقی و علم اخلاق چگونه است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهشی به زبان فارسی با این عنوان صورت نگرفته است؛ اما لازم است که پیشینه چنین موضوعاتی را در دو بُعد جستجو کرد:

الف: رابطه ادبیات و اخلاق که بسیاری از پژوهشگران بدان اشاره کرده‌اند و ذکر نام آن‌ها در این گفتار نمی‌گنجد؛ چراکه خود نیازمند یک کتاب‌شناسی مفصل است برای نمونه (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۴: ۶۷؛ اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۲۷، ۲۳۸ و ۳۲۳؛ و طبری، ۱۳۹۰).

ب: رابطه ادبیات تطبیقی و اخلاق: در این مقوله نیز برخی از پژوهشگران - البته نه با این عنوان و هدف - به برخی از ابعاد و زوایای این پژوهش اشاره نموده‌اند (ر.ک: ولک، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۹۲-۹۳؛ انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۱۶ و ۳۵؛ همان، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۴۲، غزال، ۲۰۱۷، زینی‌وند، ۱۳۹۳: ۱-۲۶، همان، ۱۳۹۴: ۴۷-۷۰)؛ اما لازم به یادآوری است که الهام‌بخش این جستار، سرمقاله‌ها و مقالات انوشیروانی بوده است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

روش این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است؛ یعنی نگارنده با بهره‌گیری از «استدلال» به تشریح «نظام‌مند» و تحلیل «چگونگی» و «جرایی» پیوند غایی این دو دانش می‌پردازد. چنین پژوهش‌های منبایی و بنیادی می‌تواند ما را به سوی «شناخت» و «مطالعه بهتر» و «کل‌نگری»^۱، «تعمیم‌سازی» و شاید هم «ارائه نظریه»^۲ نیز سوق دهد. چارچوب نظری مقاله نیز بر بنیاد پژوهش‌های میان‌رشته‌ای استوار است؛ البته نه در معنای ورود به مباحث موضوعی معروف و مصطلح در مطالعات میان‌رشته‌ای، بلکه بیشتر مقصود آن است ادبیات تطبیقی و علم اخلاق در یک غایت و مسیر حرکت می‌کنند و چنین فصل مشترکی می‌تواند پژوهشگران را به تجدید نظر و بازخوانی در پژوهش‌های خود سوق دهد و ایشان را از کوتاه‌اندیشی و تنگ‌نظری، قضاوت‌های متعصبانه و مقایسه‌های ناصحیح، بی‌مایه، و سطحی دور نماید.

بر این اساس، اگر بخواهیم، چارچوب نظری این پژوهش را به گونه‌ای دقیق‌تر بیان کنیم، باید بگویم که چنین رویکردهایی در چارچوب «مطالعات فرارشته‌ای»^۳ قرار می‌گیرد: «فرارشتگی عبارت است از

1. Holistic
2. Theory
3. Transdisciplinarity Studies

همگرایی چشم‌اندازها و نظرگاه‌های علمی، فلسفی و معرفتی به منظور رسیدن به شناخت «حقیقت»، «طبیعت» و «معرفت» فرارشتگی روی پدیده‌ها و پرسش‌های بنیادینی متمرکز است که ماهیت فلسفی - معرفتی دارند، پرسش و تأمل دربارهٔ ماهیت انسان، ماهیت‌های نظام دانش، ماهیت علم، ماهیت نظام‌های فکری، جهان‌بینی‌ها، و ماهیت حقیقت و واقعیت از موضوعات اصلی فرارشتگی هستند (ر.ک: خورسندی طاسکوه، ۱۳۹۶: ۹۰)؛ بنابراین «فرارشتگی» نه‌تنها مرزها و اقلیم‌های دانش و روش‌های رشته‌ها و تخصص‌های دانشگاهی و آکادمیک را می‌پیماید (همان، به نقل از: ماکس نیف^۱، ۲۰۰۵؛ دیویدسون^۲، ۲۰۰۴) بلکه دانش‌ها تجارب و روش‌های آن‌سوی مرزهای رشته‌ها و تخصص‌های مرسوم آکادمیک را جستجو می‌کند (همان، به نقل از: نگر، ۲۰۰۴). در تعبیر «فرارشتگی فرایند التقاط چندین رشته نیست، بلکه مرزهای موجود میان رشته‌ها را از بین می‌برد تا از طریق دیالوگ میان آن‌ها بهترین نتیجه، که همان ایجاد دانش جدید است، حاصل شود» (همان، به نقل از: کلاین^۳، ۲۰۰۴)

نگارنده بر آن است تا مرزهای علمی و معرفت‌شناسی دو دانش ادبیات و اخلاق در شیوه‌ای جدید، غایت مشترک، نتایج بهتر و کاربردی‌تر تعریف و تفسیر نماید و مقصود اصلی آن نیز دعوت پژوهشگران عرصهٔ ادبیات تطبیقی به «بازنگری در چارچوب‌ها و الگوها»^۴ است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

ادبیات تطبیقی از آغاز تاکنون، تجربه‌های نظری فراوانی را پشت سر گذرانده است که هر کدام دارای اصول، روش‌ها و اهداف خاصی بوده‌اند؛ اما نکتهٔ ظریفی که از سوی بسیاری از پژوهشگران این دانش^۵ به‌ویژه در ایران - مورد غفلت واقع شده، این است که ادبیات تطبیقی در جستجوی چه هدف یا اهدافی است؟ اثبات تأثیرگذاری و تأثیرپذیری یا بیان تفاوت‌ها و تشابهات یا رویکرد مطالعات میان‌رشته‌ای، نقد و زیبایی‌شناسی، مطالعات فرهنگی^۵ و... پرسش دیگر اینکه به کدامیک از این رویکردها و نظریه‌ها تاکنون توانسته است بیشتر به ماهیت و اهداف حقیقی ادبیات تطبیقی نزدیک‌تر شود؟

پرسش را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنم: آیا پژوهشگران ادبیات تطبیقی، اهداف واقعی از پژوهش تطبیقی را می‌دانند؟ چرا بیشتر از آنچه در اهداف و غایات این دانش تأمل کنند به مقایسه‌های سطحی بسنده نموده‌اند؟ آیا این مقایسه و حتی دیگر رویکردها، ابزاری برای رسیدن به یک غایت دیگر به شمار می‌آیند

1. Max-Neef
2. Davidson
3. Klein

۴. این تعبیر را از خورسندی طاسکوه به عاریت گرفته‌ام (۱۳۹۶: ۹۲).

که آن غایت، همان آرمان و رسالت حقیقی ادبیات تطبیقی تلقی می‌شود؟ به هر حال، پرسش اساسی این است: پژوهشگران ادبیات تطبیقی، لازم و شایسته است که در جستجوی چه اهدافی باشند؟ بدون تردید، چنین پرسش‌هایی می‌تواند ما را به بازخوانی، اندیشه و تأمل در باب آنچه تاکنون در پژوهش‌های تطبیقی انجام داده یا از مفهوم آن تصوّر نموده ایم، وادارد. نگارنده این گفتار، بر این باور است که ادبیات تطبیقی، خود، غایت نیست، بلکه غایتش در غیر خود است؛ زیرا مبانی این دانش - که اکنون از سوی ما مغفول مانده است - مخاطبان را به اصول و گزاره‌هایی سفارش می‌کند که در خدمت تعالی اخلاق انسانی و تعامل فرهنگی است: تأکید و سفارش انسان به دوستی، صلح و تفاهم، سعه صدر و گفت‌وگو، احترام متقابل، نکوهش توهین و تحقیر، نهی از تعصبات قومی و فرهنگی، پرهیز از خودشیفتگی و غرور فرهنگی و ...

به اعتقاد نگارنده، از همه این تعبیرها، رایحه قواعد و هنجارهای فرهنگی^۱ و اخلاقی استشمام می‌شود؛ زیرا همه این امور، همان فضیلت‌ها یا رذیلت‌های اخلاقی هستند که علم اخلاق به دنبال تشریح و تبیین آنهاست. از همین جاست که می‌توانیم بگوییم: اگر پژوهشگران ادبیات تطبیقی در پی ترویج و تبلیغ این اهداف باشند، به درک بهتر و فهم درست‌تری از این دانش یافته‌اند و اگر غیر از این باشد، گام در مسیر بیراهه و گمراهی نهاده‌اند؛ البته مقصود این نیست که ادبیات تطبیقی، موضوع و روش تخصص خود را رها کند و در مقام اندرز، موعظه و ارشاد عمل نماید، بلکه منظور این است که شایسته است پژوهشگران این دانش از هدف‌ها و غایت‌های این دانش غفلت نکنند.

اندکی به تاریخ تحول ادبیات تطبیقی بنگریم تا دریابیم که در پاره‌ای از مواقع تأکید و تمرکز بر اصول و مسائل اخلاقی، سبب تحول و تغییر چشمگیر در این دانش گردیده است. نگارنده این نوشتار اعتقاد دارد؛ یکی از علل توجه پژوهشگران به نظریه آمریکایی ادبیات تطبیقی و شورش علیه مکتب تاریخ‌محور فرانسوی در همین مسئله نهفته است. «ولک عقیده دارد که انگیزه مکتب فرانسوی، مبتنی بر خودبزرگ‌بینی است و در پی اثبات آن است که ادبیات فرانسه یا بر ادبیات دیگران تأثیر گذاشته یا ملت فرانسه آنقدر بزرگ است که بهترین آثار ادبی جهان را درک و اقتباس نموده است» (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۴۲) نقل از: ترجمه ارباب شیرانی، ۹۲-۹۳).

ولک در جای دیگری عقیده دارد که تعصبات تنگ‌نظرانه و نگرش‌های بسته با ماهیت و رسالت ادبیات تطبیقی بیگانه است: «ادبیات تطبیقی حاصل واکنش بر ضد ملی‌گرایی تنگ‌نظرانه» (ولک، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۹۱)

«مطالعات ادبیات تطبیقی، بی تردید باید بر تعصبات ملی و نگرش‌های بسته غلبه کند» (ولک، ۱۳۹۱، ۲/۳: ۴۸) انوشیروانی در تفسیر و تحلیل دیدگاه‌های ولک چنین می‌نویسد: «ولک چنین دیدگاهی را خودشیفتگی می‌نامد، نه ادبیات تطبیقی. از نظر ولک، ادبیات تطبیقی وسیله‌ای برای ابراز غرور ملی نیست» (انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۴۲).

تأمل در این عبارت‌ها، گویای این حقیقت است که یکی از مباحث علم اخلاق، زمینه‌ساز چنین گفتمانی در ادبیات تطبیقی شده است. همین گفتمان^۱ آن‌گونه که گفته شد - عامل تحوّل و دگرگونی در این دانش نیز گردیده است؛ لذا دور شدن از چنین گفتمانی نیز موجب دور شدن از ماهیت اصیل این دانش و تکرار دور باطل تصوّرات و توهمات غیر فرهنگی و غیر اخلاقی از آن می‌گردد.

انوشیروانی در بسیاری از سرمقاله‌ها و مقاله‌های خود در باب ادبیات تطبیقی از چنین مباحثی سخن می‌راند که بیشتر آن‌ها در چارچوب مباحث اخلاقی قابل تفسیر و تحلیل است. تا آنجا که تصوّر می‌شود؛ وی به‌مانند یک معلّم اخلاق از موعظه‌ها و آموزه‌هایی سخن می‌گوید که خاستگاه بیشتر آن‌ها علم اخلاق است: «ادبیات تطبیقی باعث وسعت دید و سعه صدر می‌شود و از تعصبات قومی که منشأ خودبزرگی‌بینی و جدل میان ملت‌هاست، می‌کاهد. ادبیات تطبیقی از مرزهای زبانی و سیاسی و جغرافیایی می‌گذرد و بر اشتراکات فرهنگی و انسانی بین ملل مختلف تأکید می‌ورزد. حتی شناخت نکات افتراق بین فرهنگی، روحیه تحمل و احترام متقابل به عقاید و ارزش‌های دیگری را تقویت می‌کند. به دیگر سخن، ادبیات تطبیقی، تحقّق این شعر سعدی است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند»

(همان: ۱۶)

با تأمل در این رویکرد، این پرسش تازه مطرح می‌شود: آیا چنین مباحثی اصولاً مرتبط با علم ادبیات تطبیقی هست؟ یا اینکه در حوزه علم اخلاق قرار می‌گیرند؟ پاسخ روشن و بدیهی است؛ اما چگونه و در کدام بخش؟ این همان موضوعی است که لازم است با تجزیه و تحلیل ژرف‌تر و بهتری همراه گردد.

به نظر نگارنده، چنین مباحث اخلاقی که به عنوان غایت ادبیات تطبیقی مطرح است، بیشتر مرتبط با «اخلاق هنجاری کاربردی»^۲ است که خود از دستاوردهای «اخلاق هنجاری سنتی»^۳ است: «عزیمت‌گاه آن [اخلاق هنجاری]^۳ کاربردی»^۴ همان دستاوردهای اخلاق هنجاری سنتی است (نیگل^۴ و همکاران، ۱۳۹۲

1. Normative and Applied Ethics
2. Traditional Applied Ethics
3. Normative Ethics
4. Nagel

«پیشگفتار مترجم»: ۳۰) ... اخلاق هنجاری یکی از رشته‌ها یا عرصه‌های پژوهشی «فلسفه اخلاق»^۴ است (همان: ۲۵) اخلاق هنجاری، سنتی‌ترین شکل فلسفه اخلاق است و مسائل اخلاقی در این ساحت برای عموم انسان‌ها مطرح می‌شوند. درست و نادرست، خوب و بد، حق و ناحق و بسیاری از مفاهیم دیگر که در مقام «ارزشیابی اخلاقی»^۲ مطرح است، در این رشته مورد بحث قرار می‌گیرد. با این هدف که معیار یا معیارهایی برای تشخیص آن‌ها و عمل متناسب با آن‌ها به دست داده شود... ظاهری‌ترین مباحث اخلاق هنجاری، مربوط به «حسن فعلی»^۳ است. در حقیقت در اینجا مسئله این است که «چه فعلی را باید انجام داد؟» آن بخش از «اخلاق هنجاری» که به این بحث می‌پردازد، به «اخلاق تکلیف»^۴ معروف است (همان: ۲۶).

به هر حال، بر ما روشن گردید که از نظرگاه اخلاقی، آن گروه از مباحث اخلاقی که ادبیات تطبیقی بر آن، تأکید و سفارش می‌کند، گونه‌ای از «اخلاق هنجاری کاربردی» است و می‌تواند «پدیدار بشری و جهان‌شمول»^۵ تعبیر شوند؛ زیرا محتوای عمده آن هنجارها «مربوط به نسبت ما با [دیگران] است و می‌تواند «معیارها» و «ارزش‌های اخلاقی» را معرفی کند که مورد قبول همگان قرار گیرد؛ لذا می‌توان این گونه نتیجه گرفت که ادبیات تطبیقی در جستجوی فضیلت‌هایی است که می‌تواند «همگانی» و «جهانی» باشد.

پرسش دیگری که در ادامه این گفتار بر ما مطرح می‌شود، این است که این «اخلاق جهانی»^۶ چیست؟ ویژگی‌ها و شاخص‌های آن کدامند؟

به نظر می‌رسد اخلاق جهانی، زبان مشترک همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و عاملی برای وحدت و انسجام بشریت است: «اخلاق جهانی، همان وجوه جهانی و کلی همه نظام‌های اخلاقی است که در میان متفکران قدیم تا به امروز مطرح بوده است. این اخلاق، زبان مشترک همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف می‌باشد. تنها اخلاق جهانی است که می‌تواند جوامع مختلف را به هم نزدیک کند و عامل وحدت‌بخش انسجام اجتماعی می‌باشد» (ملکیان، www.sh1348.blogfa.com)

روشن است که چنین رویکردی به معنای پیروی از یک نظریه اخلاقی، فلسفی یا یک ایدئولوژی جهانی نیست. هانس کونگ^۸ در مقاله‌ای با عنوان «اخلاق جهانی به مثابه بنیانی برای جامعه جهانی»^۹ چنین می‌گوید:

1. Philosophy of Ethics
2. Measurements of Ethics
3. Subjective Goodness
4. Ethic of Duty

۵. این تعبیر را از نیگل و همکاران (۱۳۹۲: ۳۷) به عاریت گرفته‌ام.

۶. همان: ۳۸؛ با اندکی تصرف.

7. International Ethics
8. Hans Kung
9. A Global Ethic as a Foundation for Global Society

«یک اخلاق جهان‌شمول یا آنچه تحت عنوان اخلاق جهانی از آن یاد می‌شود، معادل اخلاق برای جهان به معنای یک نظریه فلسفی یا الاهیاتی [الهیاتی] کاملاً معین در خصوص نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجاری اخلاقی جهانی نیست؛ اخلاق جهانی به معنای نگرش اخلاقی پایه انسان است که به صورت فردی یا جمعی فهم شده است»^(۵) (۱۳۸۹: ۱۳).

این رویکرد به معنای یک ایدئولوژی جهانی جدید نیست که بر همه ادیان مسلط شود، بلکه به معنای اجماع اساسی وجدان انسانی بر ارزش‌های الزامی و معیارهای قطعی و نگرش‌های اساسی است (ر.ک: همان: ۱۳۱-۱۳۲؛ با اندکی تصرف).

به هر حال، از آنچه گذشت می‌توان این‌گونه دریافت: که ادبیات تطبیقی در اصول و مبانی خود به دنبال ترویج و تبلیغ یک زبان اخلاقی و فرهنگی مشترک است که بر پایه آن، ارزش‌های مقبول و هنجارهای فطری، معقول و اخلاقی به دور از هرگونه خودبرتربینی، مورد احترام همگان قرار گیرد. از این رو، نباید «ادبیات تطبیقی را به «تطبیق» یا «تشابه» یا حتی «ادبیات» محدود کرد (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۵۳)؛ بلکه باید تلاش نمود تا پژوهش‌های تطبیقی و رویکردهای نظری این دانش، ضمن حفظ استقلال موضوعی و تخصصی خود، در مسیر آرمان‌ها و اهداف اخلاقی - انسانی هدایت شود و این دانش، به عنوان بستری برای تعاملات فرهنگی و گفت‌وگوهای تمدنی قرار گیرد. دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه و تعصبات نابه‌جای فرهنگی و مقایسه‌های سطحی و بی‌مایه، هرگز نمی‌تواند به درک لذت‌های واقعی از این دانش منجر شود.

ناگفته نماند؛ اگر پژوهشگران ادبیات تطبیقی، تنها به اهداف اخلاقی بیندیشند، ممکن است از ادبیات آثار ادبی یا دیگر قلمروهای پژوهش تطبیقی غفلت نمایند^(۶)؛ لذا، مقصود نگارنده، رها نمودن ادبیات «متن ادبی» نیست، بلکه در حقیقت، مقصود این است که شایسته است پژوهشگران ادبیات تطبیقی در ضمن مباحث تخصصی خود، به اهداف اخلاقی و انسانی این دانش نظر داشته و روند نتیجه‌گیری پژوهش‌های ایشان تأمین‌کننده اهداف غایی و آرمانی این دانش باشد. در بیانی ساده‌تر می‌توان گفت: مباحث اخلاقی مرتبط با ادبیات تطبیقی، بیشتر مربوط به فلسفه و غایت ادبیات تطبیقی است، نه علم ادبیات تطبیقی.

حال که پیوند و وابستگی ادبیات تطبیقی با علم اخلاق برای ما روشن شده است، پرسش جدی دیگری نیز در ادامه این گفتار می‌تواند مطرح شود؛ پرسش در باب نوع وابستگی و ارتباط ادبیات تطبیقی با علم اخلاق است؛ به عبارت ساده‌تر، وابستگی آرمانی و غایی ادبیات تطبیقی با علم اخلاق از چه نوع وابستگی (علی، مفهومی، معرفت‌شناسی) است؟^(۷)

اگر بپذیریم که ادبیات تطبیقی برخلاف علم اخلاق، دانشی مدرن است و تقدّم تاریخی علم اخلاق بر این دانش نیز امری مشهود است، می‌توانیم بگوییم که آرمان‌های غایی ادبیات تطبیقی، معلول و مأخوذ از علم اخلاق (علّت) است.

اگر این‌گونه استنتاج کنیم که گزاره‌های آرمانی ادبیات تطبیقی، «فحوای اخلاقی» دارند، این وابستگی از نوع «مفهومی» خواهد بود. وابستگی نوع سوّم (معرفت‌شناسی) را این‌گونه می‌توان تفسیر نمود که آرمان‌های غایی ادبیات تطبیقی ریشه در منابع و مصادر علم اخلاق دارند؛ زیرا از آن‌ها گونه‌ای از درست یا نادرست، خوب یا بد حاصل می‌شود.

به هر حال، این وابستگی از هر نوع که باشد، باید بگوییم که ادبیات تطبیقی و اخلاق می‌تواند به این جمله نیگل فکر کند که درباره هدف اخلاق مطرح نموده است «در حوزه عملی، نظرگاه مشترکی برای ما تأمین کند تا بر مبنای آن بتوان به توافقی درباره آنچه همه ما باید انجام دهیم، دست یافت» (نیگل و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۸).

به سخن دیگر، مبدأ و مبنای ادبیات تطبیقی، انسان و مباحث فرهنگی است، پس غایت آن در گرو تعهد اخلاقی به مباحث انسانی و فرهنگی است. یا این‌گونه بگوییم: «هدف غایی^۱ و «مطلوب نهایی^۲» این دانش، اهتمام به انسان و اخلاق است و این‌گونه است که پژوهش ادبیات تطبیقی «حافظ و آفریننده والاترین ارزش‌های بشر خواهد شد» (ولک، ۱۳۸۹، ۲/۱: ۹۸). افزون بر این، آگاهی از این نکته دارای اهمیت است که اگر فرهنگ و تمدن غربی بخواهد همچنان از زاویه «فردست/ فرودست» به فرهنگ و تمدن دیگر ملت‌ها بنگرد، رویکرد اخلاقی و فرهنگی دانش ادبیات تطبیقی با دو چالش جدی روبه‌رو می‌شود:

الف: توسعه و تقویت مطالعات «پسااستعماری^۳» است؛ در چنین رویکردی، اندیشمندان دیگر ملت‌ها تلاش می‌کنند، ضمن طرح شعار «بازگشت به خویشتن»، نسبت به اصول و ارزش‌های حاکم بر فرهنگ غربی هشدار داده و مخاطبان را از تقلید الگوهای فرهنگ غربی بازدارند و در خصوص تأثیر تفکر غربی بر زندگی جوامع خود به تأمل و بازخوانی بپردازند (ر.ک: گاندی، ۱۳۹۱: هشت «با تصرف»). آسیبی که از این بحران - که ریشه در عملکرد غرب دارد - گریبانگیر ادبیات تطبیقی خواهد شد، عدم استفاده جوامع بشری از دستاوردهای مثبت این دانش در غرب است. غرب نیز از این قضیه، متضرر شده و در دایره بسته و محدود خود گام برداشته و هرگز نمی‌تواند قابلیت‌های فرهنگی دیگر ملت‌ها را بشناسد و با آن‌ها داد و ستد

1. Ultimateaim

۲. این تعبیر را از مصباح یزدی (۱۳۷۲: ۱۷) به عاریت گرفته‌ام.

3. Post-Colonial

نماید. در نتیجه ادبیات تطبیقی به نوعی، دچار رکود و ایستایی در نظر و عمل می‌شود.

ب: چالش دیگری که گریبانگیر ادبیات تطبیقی می‌شود؛ این است که این دانش به جای اینکه در زمینه حلّ جنگ‌ها و دشمنی‌ها فعال شود، قربانی رقابت‌های ناسالم سیاسی و فرهنگی می‌گردد و در حقیقت، چنان به حاشیه رانده می‌شود که ماهیت، استقلال و توانایی خود را نیز از دست می‌دهد. در نتیجه، دشمنی و کینه، سیاست‌زدگی و نزاع فرهنگی، جانشین ماهیت فرهنگی و اخلاقی آن می‌گردد (ر.ک: غزال، ۲۰۱۷).

۳. نتیجه

۱. ادبیات تطبیقی - همان‌طور که بسیاری نیز بر این باور هستند - تنها در پژوهش‌های تطبیقی، یا بیان تشابهات و تباینات ادبی و نقد زیبایی‌شناسی، ترجمه‌پژوهی و... محصور و محدود نمی‌شود، بلکه آرمان و افق فراروی آن گسترده‌تر از این رویکردهاست. ضمن تأکید بر اهمیت و ارزش چنین مباحث نظری و کاربردی، لازم است که بدانیم، موفقیت و شکوفایی این دانش، زمانی میسر می‌شود که ماهیت و غایت اساسی خویش را دریابد و آن هم در اهتمام به رویکردهای اخلاقی، انسانی و فرهنگی است.

۲. بحران و چالش بزرگ ادبیات تطبیقی در مباحث فنی و ادبی نیست، بلکه در غفلت از غایت فلسفه وجودی خویش است؛ لذا در انجام پژوهش‌های تطبیقی باید تلاش شود که در فرجام عمل به سمت و سوی یک اخلاق جهانی و احترام به ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای انسانی مشترک، معقول و مقبول حرکت کند. اصولاً تصور پژوهش‌های تطبیقی، بدون اهتمام به اهداف فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی، تصور و عملی پوچ و بی‌معنی است.

۳. تأمل در اهداف اخلاقی ادبیات تطبیقی می‌تواند فهم ما را از این دانش متفاوت‌تر و مؤثرتر نماید: متفاوت‌تر از آن جهت است که بیشتر پژوهشگران فقط به مقایسه‌های سطحی بسنده می‌کنند؛ اما با آگاهی از آن اهداف، تفاوت پژوهش‌های خود و آرمان‌های این دانش را درمی‌یابند؛ اما مؤثرتر از آن جهت است که می‌تواند افق‌های نوین و زوایای دیگری را بر ما بگشاید و مخاطبان را از شتاب‌زدگی و سطحی‌نگری به سوی تأمل و غایت‌اندیشی دعوت کند.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) اخلاق: «اخلاق به بیان کلی، عبارت است از پاسخ‌هایی به این پرسش کلی که آدمی چگونه باید زندگی کند. طیف گسترده‌ای از موضوعات مرتبط با اداره زندگی بشر را شامل می‌شود. اخلاق به اعمالی که باید انجام داد و اعمالی که نباید انجام داد و به قواعدی که باید از آن‌ها پیروی کرد و قواعدی که نباید از آن‌ها پیروی کرد، اهتمام می‌ورزد. به علاوه بحث از انگیزه‌های شایسته و ناشایسته برای عمل و نیز ملکات یا عادات شایسته و ناشایسته جزو موضوع اخلاق قرار می‌گیرد» (کوئین^۱، ۱۳۹۲: ۳۳۴).

(۲) اخلاق هنجاری: «این بخش از مطالعات و پژوهش‌های اخلاقی که «اخلاق دستوری» نیز نامیده شده است، به بررسی افعال

اختیاری انسان و صفات و حاصل شده از آن‌ها از حیث خوبی یا بدی و با بستگی یا نبایستگی می‌پردازد» (شریفی، ۱۳۹۳: ۲۷).
 (۳) اخلاق کاربردی: «اخلاق کاربردی، در حقیقت زیرمجموعه اخلاق هنجاری است؛ به تعبیر دیگر، اخلاق کاربردی، همان اخلاق هنجاری است. به طور خلاصه می‌توان گفت: اخلاق کاربردی یا کاربردی، عبارت است از کاربرد و تطبیق استدلال‌ها، اصول ارزش‌ها و ایده‌آل‌های اخلاقی درباره رفتارهای اخلاقی اعم از رفتارهای فردی و اجتماعی با توجه ویژه به معضلات و تعارضات اخلاقی. هدف از این نوع پژوهش نیز ارزش‌گذاری و ارزیابی اخلاقی و در نتیجه پذیرش یا انکار آن خط‌مشی‌ها و رفتارهاست؛ بنابراین، هر یک از مکاتب اخلاق، دارای اخلاق کاربردی خاص خود است» (همان: ۲۷-۲۸).

(۴) «فلسفه اخلاق، شاخه‌ای از فلسفه است که ریشه اتصاف افعال به خوب و بد یا درست و نادرست را مورد بررسی قرار می‌دهد که معمولاً از آن به اخلاق نقدی [Critical Ethics] نیز تعبیر می‌شود. فلسفه اخلاق در واقع، نوعی اخلاق‌شناسی است که مبادی اخلاق هنجاری را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ مثلاً در اخلاق گفته می‌شود، راستگویی خوب است، اما پرداختن به این امر که اتصاف راستگویی به خوبی به چه معناست و از کجا نشأت می‌گیرد در فلسفه اخلاق ملاحظه می‌گردد» (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۵).

(۵) در خصوص نقد دیدگاه‌های هانس کونگ (ر.ک: کونگ، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۴۶؛ نقدهای مترجم؛ سید حسین شرف‌الدین)
 (۶) عبدالنبی اصطیف در این زمینه بر این باور است که «اثر ادبی بیش از هر چیز، اثری است که به‌مانند حکومتی مستقل در دنیای امروزی، وجودی مستقل و وحدت و استقلال نسبی دارد؛ همچنین، هر اثر ادبی دارای نظام معنایی منسجمی [Coherent Signifyin System] است (۱۳۹۵: ۸۶-۸۷)؛ لذا، در پژوهش‌های تطبیقی، شایسته نیست که ادبیت آثار ادبی، مورد غفلت و فراموشی قرار گیرد.

(۷) در طرح این پرسش^۵ به شکل غیر مستقیم - از مقاله دین و اخلاق، اثر فیلیپ ال. کوئین، الهام گرفته‌ام (۱۳۹۲: ۳۳۳-۳۴۸).

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. احمدی طباطبایی، سید محمدرضا (۱۳۸۷)؛ اخلاق و سیاست (رویکردی اسلامی و تطبیقی)، چاپ اول، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲. اسکیلئوس، اوله مارتین (۱۳۹۴)؛ درآمدی بر فلسفه و ادبیات، ترجمه محمد نبوی، چاپ اول، تهران: آگه.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰)؛ جام جهان‌بین (در زمینه نقد و ادبیات تطبیقی)، تهران: جامی.
۴. اصطیف، عبدالنبی (۱۳۹۵)؛ ادبیات تطبیقی در جهان عرب، ترجمه حجت رسولی، چاپ اول، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۵. خورسندی طلاسکوه، علی (۱۳۹۶)؛ گفتمان میان‌رشته‌ای دانش، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۶. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)؛ آشنایی با نقد ادبی، تهران: سخن

۷. شریفی، احمدحسین (۱۳۹۳)؛ آیین زندگی (اخلاق کاربردی)، چاپ یکصد و بیست نهم، قم: دفتر نشر معارف.

۸. گاندی، لیلیا (۱۳۹۱)؛ پسااستعمارگرایی، ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی، چاپ دوم، تهران:

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۲)؛ **اخلاق در قرآن**، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.

۱۰. نیگل، تامس و همکاران (۱۳۹۲)؛ **دانشنامه فلسفه اخلاق**، ویراسته پل ادواردز، دونالد ام. بورچرت، مقدمه، ترجمه و تدوین: انشاء... رحمتی، تهران: سوفیا.

۱۱. ولک، رنه و اوستین وارن (۱۳۹۰)؛ **نظریه ادبیات**، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ سوم، تهران: نیلوفر.

ب: مجلات

۱۲. انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۹)؛ «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، **ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی**، دوره اول، شماره اول، ۱/۱، صص ۶-۳۸.

۱۳. ----- (۱۳۸۹)؛ «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران»، **ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی**، ۲/۱، پیاپی ۲، صص ۳۲-۵۵.

۱۴. ----- (۱۳۹۰)؛ «ادبیات جهان از اندیشه تا نظریه»، **ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی**، ۲/۱، پیاپی ۳، صص ۲۳-۴۱.

۱۵. ایمانی، محمدتقی (گفت‌وگو)، «بررسی و تحلیل ارتباط بین اخلاق کاربردی با رشته‌های ادبیات و هنر»، **پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (مرکز اخلاق و تربیت)**، www.dte.ir.

۱۶. زینی‌وند، تورج (۱۳۹۳)؛ «آن‌سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب»، **پژوهش‌های ادبیات تطبیقی**، دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۲، شماره ۲، پیاپی ۴، صص ۱-۲۶.

۱۷. ----- (۱۳۹۴)؛ «معرفی و تحلیل دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید بر چالش‌های بنیادین ادبیات تطبیقی»، **پژوهش‌های ادبیات تطبیقی**، دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۳، شماره ۲، پیاپی ۶، صص ۴۷-۷۰.

۱۸. طبری، امیر (۱۳۹۰)؛ «پیش‌نویسی بر رابطه ادبیات و اخلاق»، **باشگاه اندیشه**، www.bashgah.net.

۱۹. غزال، خالد (۲۰۱۷)؛ «هل يمكن الأدب المقارن أن يحلّ نزاعات الأمم»، **الحياة، الخميس**، ۱۲ أكتوبر / تشرين الأول.

۲۰. کوئین، فلیپ ال. (۱۳۹۲)؛ **دین اخلاق (دانشنامه فلسفه اخلاق)**، ویراسته پل ادواردز، دونالد ام. بورچرت، ترجمه انشاء... رحمتی، چاپ اول، تهران: سوفیا، صص ۳۳۳-۳۴۸.

۲۱. کونگ، هانس (۱۳۸۹)؛ «اخلاق جهانی به مثابه بنیانی برای جامعه جهانی»، ترجمه و نقد سیدحسین شرف‌الدین، **نشریه معرفت اخلاقی**، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، سال دوم، شماره اول، صص ۱۱۵-۱۴۷.

۲۲. ملکیان، مصطفی (سخنرانی)، **اخلاق جهانی چیست؟**، به نقل از: www.sh1348.blagfa.com.

۲۳. نیگل، تامس و همکاران (۱۳۹۲)؛ «فلسفه اخلاق (دانشنامه فلسفه اخلاق)»، ویراسته پل ادواردز، دونالد ام. بورگرت، ترجمه انشاء... رحمتی، چاپ اول، تهران: سوفیا، صص ۳۷-۷۰.

۲۴. ولک، رنه (۱۳۸۹)؛ «بحران ادبیات تطبیقی»، ترجمه سعید ارباب شیرازی، **ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی، فرهنگستان**

زبان و ادب فارسی، ۲/۱، صص ۸۵-۹۸.

۲۵. ----- (۱۳۹۱)؛ «نام و ماہیت ادبیات تطبیقی»، ترجمہ سعید رفیعی خضری، ویژه نامہ ادبیات تطبیقی فرهنگستان

زبان و ادب فارسی، ۳/۲، پیاپی ۶، صص ۱۴-۵۳.



بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، كرمانشاه

السنة السابعة، العدد ٢٧، خريف ١٣٩٦ هـ. ش / ١٤٣٩ هـ. ق / ٢٠١٧ م، صص ٨٥-٩٩

الأدب المقارن وعلم الأخلاق (دراسة وتحليل)^١

تورج زينيوند^٢

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازي، كرمانشاه، إيران

الملخص

قراءة أخلاقية لأهداف الأدب المقارن وقضاياها من شأنها أن تمهد الطريق لهذه الفرضية. ليس الأدب المقارن حقلاً معرفياً متحيزاً إلى الأخلاق فحسب، بل له جنور مشتركة لصيقة بينه وبين علم الأخلاق على الصعيد العليّ والمعريّ والدلالي. وفي الحقيقة يمكن اعتبار الأدب المقارن من هذا المنظور علماً ناجماً عن هذا الحقل المعريّ الذي يسعى إلى نشر القيم والأخلاق السامية. وأما هذا البحث فإنه يعدّ نظرة أخلاقية إلى مكاسب الأدب المقارن وفي ضوء الدراسات بين الفروع اعتمداً على المنهج الوصفي - التحليلي. ومن أهمّ النتائج التي توصلنا إليها من خلال هذه الدراسة هو أنّ الأدب المقارن الذي يستقي أصوله من مبادئ الأخلاق بإمكانه أن يستخدم كآلية مؤثرة لخلق الحوار العالمي المتسم بسمة أخلاقية والذي يسير نحو الحضور في حياة الإنسان في نطاق أوسع وأشمل وأعمق.

الكلمات الدلالية: الأدب المقارن، علم الأخلاق وفلسفة الأخلاق، الجانب التطبيقي للأخلاق، مبادئ الأخلاق، دراسات بين الفروع.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی